

بازخوانی آموزه امامت در اندیشه ابن میثم بحرانی

ساجده الزهرا مهری^۱، مرضیه صادقی^۲

چکیده: اندیشه امامت نقطه مرکزی تفکر شیعی است و اندیشمندان بسیاری در تکون این آموزه در ساختار علم کلام سعی فراوان نمودند. به عبارتی نظام سیاسی شیعه با محوریت امام شکل می‌یابد. در عصرهای گذشته جریان رقیب سیاسی شیعه، بر محوریت خلافت اموی و عباسی پدید آمده و غالب شبهات نیز ناظر به این جریان بود. اما در جهان کنونی، جریان رقیب دیگری به نام دموکراسی پدید آمده است که در کنار جریان‌های دیگر، به تقابل با اندیشه امامت شیعه وارد شده است. از جمله کسانی که در تثبیت اندیشه امامت در علم کلام نقش به سزایی داشته است، ابن میثم بحرانی است. او به تبیین مسأله امامت، ضرورت وجود امام در جامعه، چگونگی نصب امام و صفات امام می‌پردازد. ورود ابن میثم به این مسأله در علم کلام، بسیار بدیع و نوآورانه است؛ چرا که او سخن در باب امامت را بر پنج مسئله استوار نموده و هر یک از این مسائل پنج گانه را با کلمه‌ای خاص همچون (ما، هل، لم، کیف، من) تعبیر می‌کند و تفسیر صحیحی از نظام امامت شیعی را به جهان و جهانیان ارائه داده که شیوه رایج حکومت داری امروز، مبتنی بر دموکراسی دروغین و غیر واقعی بوده و دموکراسی واقعی که همان مردم سالاری دینی است تنها مدل نجات‌بخش بشریت از گرفتاری‌های امروزه است. از این جهت ضرورت دارد که اندیشه‌های ابن میثم در مسأله مذکور مورد بازخوانی قرار گیرد. پژوهش حاضر به روش کتابخانه‌ای اطلاعات را گردآوری و به صورت توصیفی-تحلیلی بررسی می‌نماید.

واژگان کلیدی: امامت، ولایت، ابن میثم بحرانی، شیعه.

*تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۵/۸

*تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۱۷

۱. فارغ التحصیل کارشناسی ارشد رشته فلسفه و کلام دانشگاه قم، sajede.banooo76@gmail.com

۲. دانشیار فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم، marziyehsadeghi@yahoo.com

مقدمه

در ادبیات اهل لغت، امام به معنای رئیس و یا به معنای کسی آمده است که به او اقتدا می‌شود. قرآن کریم بیشتر بر اساس معنای دوم با مردم سخن گفته است. این دو معنا وجوه اشتراک بسیاری دارند اما وجوه افتراق رابطه بین آن دو را عموم من وجه می‌گرداند. پس ممکن است کسی هم مقام ریاست داشته باشد و هم مقتدای مردم به شمار رود. گاه کسی رئیس قومی است، اما الگو، اسوه و مقتدا نیست و به عکس. انبیای الهی الگو، اسوه و مقتدای قوم خویش یا همه مردم بودند، اما برخی انبیا هم چون نبی اکرم (ص) و سلیمان نبی (ع) هم در مقام مقتدا بودند و هم در مقام ریاست امور دینی و دنیایی مردم.

میثم بن علی بن میثم بحرانی، ادیب، محدث، فقیه، فیلسوف و متکلم مشهور شیعی در قرن هفتم هجری است. در کتب تراجم و رجال، در مورد زندگی این شخصیت بزرگ، اطلاعات زیادی ثبت نشده و شخصیت اجتماعی و تطور زندگی وی پوشیده مانده است. منابع تراجم و رجال، لقب کمال الدین را برای وی ذکر کرده‌اند (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۸، ۱: ۱۴). برخی نیز لقب مفید الدین را به او داده‌اند (شوشتری، ۱۳۶۵، ۲: ۲۱۰). او از

پیشگامان اندیشه کلامی شیعه است و در تثبیت مسأله امامت در کلام سعی فراوان نموده است. لذا با هدف شناخت ریشه‌های تکنون لندیشه امامت در کلام شیعی، ضرورت دارد که آراء و اندیشه‌های ابن میثم بحرانی بازخوانی گردد.

۱. مفهوم‌شناسی امامت

در گام نخست از پژوهش باید به مفهوم‌شناسی امامت از دو منظر لغت و اصطلاح پرداخت.

۱-۱. امامت در لغت

واژه امام از ریشه «أ-م-م» مهموز الفاء و مضاعف و جمع آن «ائم» است. در اصل «أئمه» بر وزن «أئمله» بوده است. کسره میم به همزه منتقل و دو میم در یکدیگر ادغام شده‌اند. برخی، همزه را به حرف یاء تبدیل کرده و آن را «ایمه» خوانده‌اند که مورد نقد بعضی از عالمان قرار گرفته‌اند. (فیومی، ۱۴۱۴، ۲: ۲۳) ابن فارس می‌نویسد: «امام» به معنای اصل و مرجع و جماعت و دین است و نیز هر آنچه که به آن اقتدا شود و در امور پیشرو باشد، امام نامیده می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۸).

۱-۲. امامت در اصطلاح

متکلمان اسلامی «امامت» را با تعبیرهای متفاوتی تعریف کرده‌اند. مجموع این

تعریف‌ها به دو دسته کلی تقسیم می‌شود: دسته اول را تعریف‌های عام و دسته دوم را تعریف‌های خاص می‌نامیم. تعریف‌های عام، نبوت را هم شامل می‌شود همچون تعریف ابن میثم که گفته‌اند: «الإمام هو الذى له الرئاسة العامة فى امور الدين و الدنيا نيابةً عن النبى» (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۷۴). ولی تعریف‌های خاص، شامل نبوت نمی‌شود همچون تعریف سیوری و دیگرانی از متکلمان که گفته‌اند: «الامامة ریاسة عامة لشخص من الأشخاص فى أمور الدين و الدنيا» (نقتازانی، ۱۴۰۹، ۵: ۲۳۴؛ ابن خلدون، ۱۹۷۸: ۱۹۱؛ سیوری، ۱۴۲۲: ۳۱۹).

البته لندیشمندان امامی، در تعریف امامت از سه شیوه عمده بهره جستند که از آن به گونه‌های حدیثی، کلامی و فلسفی تعبیر می‌شود: یک - شیوه حدیثی؛ که بدون اشاره به تعریف منطقی، تنها به بیان احادیث اهل بیت به ویژه کلام امام رضا (علیه السلام) در تبیین جایگاه امامت استناد می‌شود و بیشتر به بیان صفات و شرایط امام و مقام امامت تکیه شده است (فیض کاشانی، ۱۳۶۵، ۳: ۴۸۲؛ حر عاملی، ۱۳۷۶، ۱: ۳۸۵). دو - شیوه کلامی؛ که بیشتر متکلمان (طوسی،

۱۴۰۵: ۴۲۶؛ حلی، ۱۴۰۹: ۱۲؛ نقتازانی، بی‌تا، ۲: ۲۷۲؛ ایجی، ۱۴۱۹، ۸: ۳۷۶) از جمله ابن میثم (همان، ص ۷۲) از آن پیروی کرده‌اند. سه - گونه فلسفی؛ که با ژرف اندیشی بیشتر می‌باشد و تعریف مشهور را بر نمی‌تابد و آن را قاصر از بیان حقیقت امام می‌داند (طباطبائی، بی‌تا، ۱: ۲۶۴؛ مطهری، ۱۳۶۴: ۱۶۷).

۲. امامت از نگاه ابن میثم

۲-۱. چیستی امامت

ابن میثم بحرانی در تعریف امامت می‌نویسد: «الإمامة رئاسة عامة لشخص من الناس في أمور الدين و الدنيا» (بحرانی، ۱۴۱۷: ۴۱). طبق نظر ابن میثم بحرانی مقام امامت، تنها برای يك شخص ثابت است (لشخص واحد من الأشخاص) که در زمان واحد وجود دو امام ممکن نیست. ایشان با اندک تغییری در معنای دیگر امام را اینگونه تعریف کرده است: «هو انسان له امامة و هى رئاسة عامة فى امور الدين و الدنيا بالاصالة». (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۷۴) امام انسانی دارای مقام امامت است و امامت ریاست کلی و عمومی بر مردم در امور دین و دنیا است و این مقام اصلی است نه نیابتی.

ایشان هر یک از این دو تعریف را از

نظر منطقی تعریف عوارض یا تعریف به رسم می‌دانند، نه تعریف به حدّ. ریاست به منزله جنس و بقیه قیود به منزله عوارض خاصه هستند که هر قیدی آن را از ماسوایش جدا می‌کند. کلمه «عامه» آن را از ریاست خاصه که به بعضی از امور دینی یا دنیایی اختصاص دارد جدا کرده و کلمه شخص در تعریف اول، می‌رساند که امامت در یک زمان و مکان برای دو شخص حاصل نمی‌شود؛ چنانکه از کلمه انسان در تعریف دوم که به صورت نکره مفرد آمده، می‌توان همین را فهمید، و در تعریف دوم کلمه بالاصاله را آورده تا معنای امامت را از معنای ریاستی که نائبان امام و والیان منتخب از طرف مردم دارند، جدا کنند (همان، ص ۷۴).

۲-۲. ضرورت وجود امامت در جامعه از منظر ابن میثم

ابن میثم به دلیل عقلی و نقلی وجود امام را ضروری دانسته است (بحرانی، ۱۴۱۷: ۴۳) او در ضرورت وجود امام به معنای پیشوا و مقتدای هدایت مردم در جامعه بیان می‌دارد که اسلام برترین دین و بهترین راهی است که انسان برای رسیدن به کمال می‌تواند طی کند اما در همه مراحل سیر به کمال بی‌نیاز از هدایتگر نیست، چون اگر کسی به خوبی این مقصد را تشخیص

ندهد، و در این راه به خطا رود، خسران و هلاکت فراوان خواهد دید. بنابراین، جامعه انسانی در هیچ زمانی نباید از وجود پیشوای معصوم که چراغ هدایت این راه است، تهی باشد (همان، ص ۷۳). در نوشته‌های ابن میثم، سه استدلال بر وجوب نصب امام دیده می‌شود که در ادامه به آنها می‌پردازیم:

استدلال اول: لطف الهی و وجوب نصب امام

علت وجوب نصب امام، لطفی برای انجام واجبات عقلی، اجتناب از زشتی‌ها و همچنین حفظ و تبیین شریعت می‌باشد. او در صغرای استدلال بیان می‌کند که نصب امام، برای ادای واجبات شرعی لطف است و در کبرای آن می‌گوید که هر لطفی که به صفت مذکور باشد، تا زمانی که تکلیف به مطلوب خداوند پا بر جاست، در حکمت خداوند، واجب است. حاصل آنکه نصب امام، از جانب خداوند در کل زمان تکلیف، واجب است. ابن میثم در توضیح صغرای قضیه فوق می‌گوید:

اولاً: اگر مکلفین، دارای رئیسی با ریاست کامل و همچنین عادل باشند، به انجام واجبات و ترک زشتی‌ها نزدیکتر می‌شوند، و این همان معنای لطف است؛ بنابراین نصب امام، لطف می‌باشد.

ثانیاً: یکی از خصوصیات امام که

بعداً ذکر خواهد شد، عدم اخلال به واجبات و عدم انجام قبایح است، و از آنجایی که فقط خداوند، عالم به نهان انسان‌هاست؛ بنابراین فقط او می‌تواند این شخص را از دیگران، تمیز دهد؛ بنابراین نصب امام، از افعال خداوند است (، ۱۴۰۶: ۱۷۵).

استدلال دوم: نصب امام و خیریت آن

از منظر ابن میثم، در مورد نصب امام، پنج حالت متصور است: ۱. نصب امام، خیر محض است؛ ۲. در نصب امام، خیر (بر شرّ) غلبه دارد؛ ۳. نصب امام، شرّ محض است؛ ۴. در نصب امام، شرّ (بر خیر) غلبه دارد؛ ۵. خیر و شرّ نصب امام، مساوی است.

ابن میثم سه حالت آخر را باطل می‌داند و علت بطلان آنها را در این مطلب می‌داند که با نگرش در احوال و عادات مردم، عقل به ضرورت می‌فهمد که زمانی که بین آنها رئیسی با قدرت و شوکت باشد که جلوی ظالمان را گرفته، به مظلومان نصرت دهد و آنها را به واجبات امر و از محرمات نهی کند، مردم به خیر و صلاح نزدیکتر و از فساد دورتر می‌شوند؛ در حالیکه اگر چنین رئیسی در بین آنها نباشد، وضعیت مردم، برعکس خواهد بود. در

نتیجه نصب امام یا خیر محض است و یا اینکه خیر در آن، غلبه دارد. که در هر دو صورت، این نصب بر خدا واجب خواهد بود؛ زیرا در صورت اول، چون ذات خداوند، قیّاض خیرهاست و در افاضه خیرات، به امری غیر از ذات خود، متوقف نیست، پس ایجاد چنین خیر محضی بر او واجب خواهد بود. در صورت دوم نیز چون ترک خیر کثیر به خاطر شرّ قلیل، در حکمت الهی شرّ کثیر محسوب می‌شود بنابراین ایجاد خیر کثیر بر او واجب می‌شود (بحرانی، ۱۴۱۷: ۴۵).

استدلال سوم: نصب امام و ضرورت وجود پیشوا

در بیان ابن میثم بحرانی امامت جزئی از اجزای اطاعت واجب است. جزء واجب، واجب می‌باشد. نتیجه آنکه امامت، واجب می‌باشد. ابن میثم کبرای قضیه فوق را واضح و مورد اتفاق دانسته و در مورد صغرای قضیه، این چنین توضیح می‌دهد: «در بیشتر مردم، انگیزه برای انجام بیشتر طاعات و پرهیز از گناهان، متوقف بر وجود امام است و بدون امام این امر غیر ممکن است. از طرفی چون انجام طاعت (و ترک معصیت) بدون انگیزه غیر ممکن است (به علت محال بودن ترجیح بدون مرجّح) و همچنین انگیزه، در بیشتر مردم موقوف به

وجود امام است، بنابراین وجود امام جزئی از اجزای طاعت خواهد بود» لازم به ذکر است که ابن میثم این استدلال را بهتر از استدلال اول می‌داند؛ زیرا اثبات و تبیین وجوب لطف را سخت و مشکل می‌داند (بحرانی، ۱۴۱۷: ص ۴۸).

۳. امامت و بطلان انتخاب آن توسط امت

پس از اثبات ضرورت وجود امام در جامعه و اثبات تعیین امام از سوی خدای سبحان، مسئولیت معرفی و نصب امام بر چه کسی است؟ به بیان دیگر آیا امامت به انتصاب نبی یا امام ثابت می‌شود و مسئولیت نصب امام بر نبی یا امام است و یا بر امت یا بر خودش؟ بیشتر اهل سنت معتقدند که نبی گرامی اسلام در تعیین امام بعد از خود مسئولیتی نداشت و مسئولیت او تنها تعیین خط مشی کلی امامت بود. شهرستانی روایت «الائمه من قریش» را تنها دلیل ابوبکر در اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده می‌داند. عمر بعد از بیان این سخن، با ابوبکر بیعت می‌کند و نزاع تعیین امام در آن سقیفه پایان می‌یابد. (شهرستانی، بی تا: ۳۲) خلافت ابوبکر با انتخاب عمر تثبیت شد و بعد به مسجد آمدند و از مردم خواستند تا با ابوبکر برای جانشینی پیامبر گرامی اسلام بیعت کنند.

بسیاری از مردم بیعت کردند، اما گروهی از بیعت سرباز زدند، از جمله بنی هاشم، سلمان، لباذر، مقداد و در رأس آنان علی بن ابیطالب (ع). ابوبکر بعد از خود، عمر را به خلافت برگزید. آنگاه بعضی مردم اعتراض کردند که فرد تندخویی را بر ما گمارده‌ای. ابوبکر گفت: بهترین فرد را بر شما گمارده‌ام و نزاع را پایان داد (همان، ص ۳۳).

عمر بعد از خود شورایی انتخاب کرد و جانشین خود را در آن شورا و به تبیین همان شورا قرار داد. حاصل آن شورا عثمان بود، بعد از ده سال مردم عثمان را معزول کردند و به قتل رساندند و علی را انتخاب کردند، اگرچه برخی بیعت شکستند (همان، ص ۳۴).

اهل سنت همه این وجوه انتخاب را صحیح می‌دانند؛ چنانکه ابن میثم می‌نویسد: اشعری‌ها و عامه معتزله و فرقه صالحیه از زیدیه، معتقدند امامت با انتخاب مستقر می‌شود. گروه دیگری از زیدیه معتقدند اگر کسی که شایستگی امامت دارد مردم را به بیعت با خویشان فرا خواند، امامت او صحیح است. مشروط بر آنکه مخالف ظالمان، آمر به معروف و ناهی از منکر و دوری کننده از منکرات باشد (بحرانی، ۱۴۱۷: ۶۹).

وی به سه روش انتخاب را باطل و انتصاب نبی را بر حق می‌داند:

۱-۳. بطلان عقلی انتخاب امام از سوی مردم

ابن میثم به سه دلیل انتخاب امام از سوی مردم را باطل می‌داند که عبارتند از:

دلیل اول: مبنی بر ویژگی‌های امام از نظر امامیه است. امامیه، عصمت را یکی از ویژگی‌ها بر می‌شمارند، چون عصمت را نه با انتخابات می‌توان شناخت و نه با دعوت به خود، پس تنها راه تعیین امام نص رسول خداست.

دلیل دوم: این دلیل نیز مبتنی بر شرایط و ویژگی‌های امام است و امام باید بالاترین مردم زمان خود باشد و برتری معنوی و سایر جهات با انتخاب مردم و دعوت شخص اثبات نمی‌شود. پس امام باید با انتصاب و تنصیب باشد.

دلیل سوم: قول به اختیار موجب می‌شود که مردم مدتی بدون امام باشند و این جایز نیست (همان، ص ۷۲).

۲-۳. عدم واگذاری مسئولیت انتخاب امام به مردم از سوی پیامبر اعظم (ص)

از نگاه ابن میثم، رسول خدا (ص) مسئولیت انتخاب امام را به مردم واگذار ننموده است و برای آن دلایلی ذکر می‌نماید که عبارتند از:

دلیل اول: بدیهی است که سیاست

اداره اجتماع از ارکان دین به شمار می‌رود و پیامبر بزرگ اسلام امور امت را رسیدگی می‌کرد؛ همانگونه که پدر، فرزندان خردسال را رسیدگی می‌کند. ایشان در اینجا به حدیثی از پیامبر (ص) از منابع اهل سنت مانند جامع الصغیر سیوطی و مسند احمد، سنن ابن داود و نسایی و ابن ماجه اشاره می‌کند. که فرمود: انما انا لکم کالوالد الشفیق (واقدي: بی تا، ص ۳۶). من برای شما همچون پدری دلسوز هستم. وقتی بر پدر هنگام وفات، تعیین وصی و وصیت درباره فرزندان خردسالش واجب است، پس پیامبر نیز باید درباره اداره امور امتش فردی را معین کند و امر دین را به او بسپارد (بحرانی، ۱۴۱۷: ص ۷۲).

دلیل دوم: پیامبر احکام شرع را از واجبات و مستحبات و آداب بیان کرد. ایشان حتی از بیان کیفیت استنجاء پرهیز نفرمود. پس وقتی که پیامبر از این امور جزئی غافل نبوده آیا از امر مهم اداره اجتماع غفلت کرده است؟ (همان).

دلیل سوم: خدای سبحان قبل از آنکه پیامبرش را قبض روح نماید آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» امروز دین شما را کامل کردم، (مائده، ۳) را نازل کرد. دین کامل نخواهد بود، مگر آنکه همه امور

متعلق به دین بیان شود. امامت اگر مهم‌ترین رکن دین نباشد، از امور بسیار مهم دین به شمار می‌رود. پس ضروری است که خدای سبحان مسأله امامت را در کتابش یا بر لسان رسولش (ص) روشن کند و این اقتضای نص از جانب رسول خدا (ص) را دارد (بحرانی، ۱۴۱۷: ص ۷۳).

۳-۳. معرفی خلیفه رسول خدا (ص) توسط رسول خدا (ص)

در اندیشه ابن میثم، بنابر نصوص صحیح و قطعی، نبی اکرم (ص)، علی (ع) به جانشینی بعد از خود و یازده تن از فرزندان او به امامت امت پس از خود تعیین نمود (همان، ص ۷۰). ایشان قبل از بیان این مسأله، ابتدا اقوال مختلف را طرح و رد می‌کند بعد به اثبات قول حق می‌پردازد. او نخست به سخن معتزله و اشاعره و خوارج و مرجئه اشاره می‌کند که در آن رسول خدا (ص) پس از خود کسی را به عنوان امام بعد از خود معین نکرده است (همان، ص ۷۸). سپس به نظریات گروه‌هایی می‌پردازد که معتقدند پیامبر فردی را به صراحت یا اشاره تعیین کرده است. شیعیان معتقدند که پیامبر (ص) علی (ع) را تعیین کرده است، گروه اندکی از اهل سنت می‌گویند پیامبر (ص) ابابکر را تعیین کرده است، برخی از

ایشان معتقدند نص خفی بر این تعیین، تقدیم ابابکر در اقامه نماز در معرض موت پیامبر است. حسن بصری این سخن را مطرح می‌کند. گروهی از اهل حدیث نیز بر تعیین ابوبکر نصی آشکار لازم نمی‌بینند (همان، ص ۷۸). او با بیان این نقل اقوال نشان می‌دهد که با توجه به منابع تاریخی، رسول خدا (ص) جانشین و خلیفه بعد از خود را تعیین نموده و این امر را به مردم واگذار نکرده است.

۴. صفات و ویژگی‌های امام

ابن میثم در قواعد المرام در عنوان «الرکن الثانی فی الصفات التی ینبغی ان یکون الامام علیها» به پنج صفت که ضرورت دارد امام بدان‌ها متصف باشد، اشاره می‌کند که عبارتند از؛ عصمت، برخورداری از کمالات نفسانی، افضل امت در هر آنچه کمالات انسانی نامیده می‌شود، بری بودن از جمیع عیب و نقص‌های جسمانی مثل جذام و...، طهارت در نسب و رسیدن نسب به امام (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۷) اما در النجاة فی القیامة به چهار عنوان در ذیل عنوان شرایط امام اشاره کرده و بر هر یک استدلال نموده است (بحرانی، ۱۴۱۷: ۵۳) که عبارتند از: معصوم بودن، افضل از دیگران بودن، عالم

بودن به کل دین و داشتن کرامت. او در بیان این صفات می گوید:

۱-۴. عصمت

عصمت در لغت به معنای خودداری، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل واژه عصم) دفع شر (فراهیدی، ۱۴۱۴: ذیل واژه عصم) و بازداشتن (ابن منظور، ۱۴۰۵: ذیل واژه عصم) است. در اندیشه ابن میثم عصمت مهم ترین شرط رهبران الهی - یعنی پیامبران، اوصیا و امامان - است؛ زیرا وظیفه اصلی آنان راهنمایی مردم به رستگاری دنیوی و اخروی است. اگر رهبران الهی، معصوم نباشند، خود نیازمند کسان دیگری می شوند تا راهنمایی گردند. واژه عصمت و دیگر هم ریشه های اسمی و وصفی آن سیزده بار در قرآن آمده است. عالمان لغت، عصمت را اسم مصدر از ریشه «عصم» به معنای نگه داشتن و باز داشتن از چیزی که زیان می رساند تعریف کرده اند. ابن میثم بحرانی ضمن تأیید معنای لغوی عصمت، (بحرانی، ۱۴۲۰: ۹۲) در چپستی عصمت می گوید: «صفة للانسان یمتنع بسببها من فعل المعاصی و لا یمتنع منه بدونها» (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۲۵). در نتیجه، علاوه بر اینکه صفتی درونی است، کارکرد بازدارندگی دارد. در

ادامه ایشان، عصمت را مصون بودن از انجام گناه کبیره و صغیره به صورت عمدی و سهوی و از بدو طفولیت تا پایان زندگی معرفی می نماید (همان). او در بیانی دیگر عصمت را اینگونه تعریف می کند: «العصمة ملكة نفسانية یمتنع معها المكلف من فعل المعصية» (بحرانی، ۱۴۱۷: ۵۵).

در بیان ابن میثم بحرانی، عصمت ملکه ای است نفسانی، که به واسطه آن مکلف از ارتکاب گناهان باز داشته می شود» (همان). مراد او از ملکه نفسانی، بیان ثبوت یک صفتی دائمی در وجود مکلف است که به عنوان یک انگیزه درونی و عملی بازدارنده سبب منع از ارتکاب معصیت و انجام گناه در وجود مکلف می شود.

ابن میثم برای وجوب عصمت امام دلایلی ذکر می کند که عبارتند از:

دلیل اول: عدم امکان وجود بی نهایت امام

لازمه معصوم نبودن امام، وجوب اثبات بی نهایت ائمه است؛ لیکن چون این امر، محال است، معصوم نبودن امام نیز باطل می باشد. توضیح ابن میثم در مورد ملازمه مذکور این است که اگر امام، مرتکب معصیت شود، به امام دیگری نیاز خواهد

مشروط به صحت نقل شریعت بوده و از طرفی، اگر صحت نقل شریعت، مشروط به عصمت جمعی امت باشد، دور پیش می‌آید که باطل است؛ بنابراین با بطلان احتمال اول، صحت احتمال دوم ثابت می‌شود که همان امامان معصوم (علیهم‌السلام) باشند (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۷۸).

دلیل سوم: وجوب تبعیت از قول امام

پیروی از امام «به مجرد قول او» واجب است، هر کسی که تبعیت از او لازم باشد، عصمتش واجب خواهد بود. در نتیجه عصمت امام، واجب است. توضیح ابن میثم در مورد صغرای قضیه‌ی فوق، این چنین است؛ اولاً: نزاعی نیست که پیروی عموم مردم در فتوا و حکم و همچنین پیروی عالم و عامی در سیاست، عزل و نصب، امر و نهی و غیره از امام، واجب است و ثانیاً اگر خلاف آن، جایز باشد، یا در کل احکام جایز است و یا در بعضی از احکام. اولی محال است؛ زیرا مخالفت با احکام حق، جایز نیست، و دومی نیز باطل است؛ زیرا ممکن است این مخالفت در مورد حکمی باشد که حق است و این، جایز نیست و بر فرض هم که جواز آن را بپذیریم، باز هم مقصود ما که وجوب پیروی در بعضی از احکام است، حاصل می‌شود.

بود تا او را تأذیب کرده و موقع انحراف، او را تربیت کند؛ در غیر این صورت برای او لطف نخواهد بود که بطلانش گذشت. کلام درباره امام بعد نیز همینطور است و این امر، موجب تسلسل می‌شود و باطل است (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۷۷ و بحرانی، ۱۴۱۷: ۵۵). ابن میثم پس از ذکر استدلال فوق، اشکالاتی را که مخالفین در این مورد وارد کرده‌اند، ذکر می‌کند و به آنها پاسخ می‌گوید (بحرانی، ۱۴۱۷: ۵۵) که در پژوهشی مستقل باید به آن پرداخت.

دلیل دوم: امام و حفظ شریعت رسول اکرم (ص)

عمل به شریعت پیامبر اکرم (ص) تا روز قیامت بر همه مکلفان، واجب است؛ بنابراین باید حافظ و نگهدارنده‌ای داشته باشد تا آن را بدون تغییر و تحریف، به مکلفان منتقل کند؛ زیرا در غیر این صورت تکلیف به آن شریعت، تکلیف بمالایطاق خواهد بود. همچنین واجب است آن ناقل، معصوم باشد؛ زیرا در غیر این صورت، تغییر و تحریف در شریعت، جایز خواهد بود که بطلانش گذشت. ابن میثم در مورد اینکه این حافظ و نگهدارنده دین چه کسی می‌تواند باشد، دو احتمال مطرح می‌کند؛ مجموع امت و یا افرادی از امت. احتمال اول باطل است؛ زیرا عصمت دسته جمعی

در نگاه ابن میثم، «به مجرد قول امام» پذیرش و تبعیت از آن واجب است. زیرا اگر پیروی از امام، به خاطر امر دیگری باشد، فعل پیروی کننده، متابعت محسوب نمی‌شود. او در بیان کبرای قضیه استدلال می‌کند که اگر امامی که اطاعت شبه مجرد قولش واجب است، معصوم نباشد، امکان خطا و ارتکاب خلاف حق در او وجود دارد و چون پیروی از او واجب است، لازم می‌آید که ما مرتکب آن چیزی شویم که از آن نهی شده‌ایم و این خلف است (بحرانی، ۱۴۱۷: ۵۸).

نکته‌ای دیگر که باید به آن پرداخته شود این است که شیعه امامیه که عصمت را شرط امامت می‌داند، آیا آن را اکتسابی می‌شمرد یا اعطایی از جانب خداوند؟ عصمت اکتسابی یا اختیاری نوعی از عصمت است که در آن انسان با اختیار و اراده خود و با مبارزه با هوای نفسش، از گناه دوری می‌کند (سبحانی، ۱۴۲۶، ۲۲۷: ۱؛ رضوانی، ۱۳۸۵، ۱: ۵۳۰)؛ بر خلاف عصمت موهبتی یا ذاتی که در آن انسان، به واسطه وجود نیرویی که خداوند در او قرار داده، از گناه اجتناب می‌کند (همان).

در اینکه عصمت با اکتساب حاصل

می‌شود، یا با موهبت الهی، اختلافی میان متکلمان اسلامی دیده نمی‌شود و به جرأت می‌توان گفت که تمام متکلمان در این خصوص قائل به موهوبی بودن عصمت هستند. (صفرزاده، ۱۳۹۲: ۱۱۱؛ فاریاب، ۱۳۹۰: ۲۳۵). بحث دیگری که میان متکلمان اسلامی مطرح شده این است که آیا عصمت، استحقاقی است یا تفضلی. این بحث به بحث اختیار در عصمت و مجبور بودن یا نبودن معصوم در ارتکاب معاصی و عدم ارتکاب آنها بازمی‌گردد. از نظر عقل، اگر عصمت مستلزم مجبور بودن شخص معصوم در انجام طاعات و ترک گناهان باشد، در این صورت شخص معصوم مستحق ستایش و مدح نخواهد بود؛ چراکه وجود این صفت در او فضیلتی برای وی به شمار نیامده و بنا به فرض مذکور او مجبور به ترک گناه بوده و اصلاً قدرت بر انجام آن را ندارد (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۱۸۶؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲: ۲۴۳؛ جرجانی، ۱۴۱۲، ۸: ۲۸۱). از آنجا که غالب متکلمان اسلامی غیر از اشاعره، قائل به اختیار شخص معصوم هستند، بنابراین عصمت را امری تفضلی می‌دانند نه استحقاقی (مفید، ۱۳۸۸: ۱۰۶؛ علم الهدی، ۱۴۱۰، ۳: ۳۲۶).

۴-۲. فضیلت

افضلیت در سخنان متکلمان امامیه در دو معنا به کار رفته است؛ یکی، افضلیت در صفات کمال انسانی؛ مانند علم، عدالت، شجاعت، پارسایی و مانند آن. یعنی امام باید در ویژگی‌هایی که از شرایط امامت است، بر دیگران برتری داشته باشد و دیگری، افضلیت در عبادت و بهره‌مندی از پاداش الهی. دانشمندان شیعه، دلایل محکم نقلی و عقلی متعددی بر لزوم افضلیت امام اقامه کرده‌اند. ابن میثم بحرانی نیز در این زمینه می‌گوید: «امام باید در همه آنچه که کمال انسانی نامیده می‌شود، بر افراد ملت برتری داشته باشد، زیرا وی پیشوای امت است و کسی که پیشوای دیگران است باید بر آنان برتری داشته باشد و عقل، پیشوایی کسی را بر افرادی که بر او برتری دارند، قبیح می‌شمارد» (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۸۰). او برای اثبات وجوب افضلیت امام از امت، چند برهان ذکر می‌کند که عبارتند از:

برهان اول: تقدم امام بر امت

امام، بر امت مقدم است و مقدم باید افضل باشد؛ زیرا عقلاً قبیح است که شخص ناقص بر کامل مقدم شود (همان). ابن میثم در تقریری دیگر این چنین می‌گوید که اگر مقدم شدن غیر افضل جایز باشد، دو

حالت متصور است:

الف - تقدیم مساوی

این تقدیم یا بدون دلیل است که ترجیح بدون مرجح پیش می‌آید؛ یا به خاطر امری است که این امر، یا مربوط به ذات امام می‌باشد که خلاف فرض است؛ زیرا در این صورت، رجحان پیدا می‌کند، و یا این که مربوط به غیر از ذات می‌باشد که در این صورت نسبت غیر، به هر یک از مساوی‌ها، یکی خواهد بود و لازمه اش تسلسل یا ترجیح بدون مرجح خواهد شد که محال است (بحرانی، ۱۴۱۷: ۶۶).

ب - تقدیم انقص (ناقص تر)

با توجه به تعریف امامت، امام باید شخصی باشد که همه مکلفان در امور دین و دنیای خویش به او نیازمند باشند؛ بنابراین او باید در امر امامت نسبت به همه افضل باشد. در نتیجه تقدیم انقص محال است (بحرانی، ۱۴۱۷: ۶۶).

برهان دوم: وجوب افضلیت معصوم از غیر معصوم

این برهان مبتنی بر اثبات عصمت امام است و امام باید معصوم باشد و به ضرورت، معلوم است که معصوم باید از غیر معصوم، افضل باشد (همان).

برهان سوم: بطلان تقدم غیر افضل

اگر امام، نسبت به دیگران افضل نباشد، یا مساوی با ایشان است یا ناقص تر، در حالی

که اولی باطل است؛ به خاطر اینکه اگر در رعیت امام، کسی مساوی با او — در آنچه که در آن، امام است — باشد، تعیین امام در نیاز رعیت به او، از بین می‌رود؛ بنابراین وجودش واجب نمی‌شود. حالت دوم نیز به طریق اولی باطل است (همان).

برهان چهارم: وجوب منصوص بودن امام

بیان خواهد شد که امام باید منصوص از جانب پیامبر باشد؛ بنابراین پیامبر، کسی را برای این امر، اختصاص می‌دهد که افضل و اعلم از دیگران باشد (بحرانی، ۱۴۱۷: ۶۶). مراد از تنصیص در این بحث، امری است که صراحتاً بر امامت دلالت کند و ممکن است قولی یا فعلی باشد. نص قولی هم در برخی موارد، جلی و در برخی موارد، خفی است. در برخی نصوص، پیامبر اکرم (ص) به نام و شخص امام تصریح کرده، در مواردی دیگر با بیان صفات بایسته امام، شخص معین شده است.

۳-۴. علم گسترده به کل دین

سومین ویژگی امام، جامعیت علمی است. امام به همه علوم و معارف و احکام و قولین دین که از طریق وحی، بر پیامبر نازل شده و برای تأمین سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها ضرورت دارد، عالم است.

در برخی از کلمات اندیشمندان اسلامی در مورد علم امامان (ع) از تعبیر علم حضوری و فعلی استفاده شده است، مراد از فعلی بودن علم امام، آن است که علم، نزد ایشان حاضر (بالفعل) بوده و به همه امور به حسب مقام نورانیت خود آگاه باشد. به عبارتی دیگر مراد از علم حضوری انبیا و امامان (ع) علم باطنی فطری لدنی موهوبی از جانب خداوند عالم است، با وحی یا الهام و یا هر سببی که اختصاص به انبیا و اوصیا آنها دارد. در این صورت تفاوت علم امام با علم خداوند در این است که علم آنها غیرذاتی و علم خداوند ذاتی است. در مقابل علم فعلی، علم شأنی قرار دارد؛ «شأنی دانستن علم امام» بدین معناست که امام به برخی موضوعات علم ندارد؛ اما توان دریافت آنها را به شیوه‌های خاص خود دارد. یعنی آنان هر وقت بخواهند و اراده کنند می‌دانند و خداوند آنان را آگاه می‌کند و اگر نخواهند نمی‌دانند؟ به عبارتی دیگر اراده امام علت تامه برای علم است که اگر اراده کند و بخواهد علم پیدا می‌کند (رضایی؛ کرباسی‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۳۲؛ نجفی لاری، ۱۳۹۷: ۳۵؛ موسوی، ۱۳۹۶: ۲۴۸؛ رستمی؛ آل‌بویه، ۱۳۹۰: ۸۹).

(۱۲۳).

علم امام را به احکام دینی به صورت کلی و علم به اصول و عقاید می‌داند که بر جزئیات تطبیق می‌شود. وی برخلاف برخی از معاصران خویش، علم امام را لدنی ندانسته و تأکید می‌کند که امام علم خود را از امام قبلی به صورت طبیعی دریافت می‌کند و برخی از علوم را نیز در سایه مراتب بلند روحی به دست می‌آورد. و این مراتب را نیز از امام پیشینیان خود فرا می‌گیرد.

۴-۴. داشتن کرامات

یکی از صفات مختص به امام در اندیشه شیعی، کرامت امام است. مطالعه تاریخ زندگی پیشوایان معصوم شیعه (علیهم السلام) این نظریه را تأیید می‌کند؛ زیرا در مواردی که در مورد امام به حق اختلاف می‌شد یا شبهه‌ای مطرح می‌گردید و افرادی به ناحق دعوی امامت می‌کردند و یا عده‌ای در تشخیص امام به اشتباه افتاده و در حق کسی که امام نبود گمان امامت می‌بردند، از طریق معجزه حقیقت روشن می‌گردید، چنان‌که در مورد محمد حنفیه و امام زین‌العابدین (علیه السلام) این قضیه رخ داد و در مورد برخی امامان دیگر نیز مشابه آن اتفاق افتاد. لذا ابن میثم معتقد است: امام باید از جانب خداوند به آیات و کراماتی، مخصوص شده باشد. او علت

ابن میثم معتقد است، امام در امور دینی باید عالم به کل دین باشد. وی معتقد است که امام باید نسبت به احکام کلی دین بالفعل و حضوری، آگاه و عالم باشد، اما نسبت به فروع و احکام جزئی، چنین علمی بالفعل نیاز نبوده بلکه هر امام با مراجعه به کلیات می‌تواند جزئیات را استنباط نماید. او در حالی این دیدگاه را مطرح می‌کند که معتقد است علم به جزئیات احکام ممکن نیست و امام نمی‌تواند چنین علمی داشته باشد (بحرانی، ۱۴۱۷: ۷۳) همچنین علم امام به تمام وقایع آینده و امور غیبی را نیز محال می‌داند؛ زیرا چنین علمی مستلزم علم به بی‌نهایت بوده و علم به بی‌نهایت به صورت تفصیلی و دفعی محال است. پس علم امام به کلیات دین تعلق دارد! (همان، ص ۶۷) به تعبیر دیگر، از منظر ابن میثم علم به کلیات امور دینی بالفعل و تفصیلی است؛ اما نسبت به جزئیات آن به نحو سر بسته و اجمالی است و تنها در موقع لزوم می‌تواند علم آن را به دست آورد و برداشت سایر متکلمان شیعی از علم مطلق امام را خلاف حق معرفی می‌کند (بحرانی، ۱۴۲۰: ۵۴۶).

در نتیجه می‌توان گفت که ابن میثم

این امر را در این مطلب می‌دانند که گاهی برای تصدیق برخی از مردم نسبت به امام، نیاز به صدور کرامت از امام است. وی قائل است که اگر کرامتی از امام، صادر شود و این کرامت، همزمان با ادعای امامت وی باشد، صدق امام دانسته می‌شود. ابن میثم در بیان فرق بین معجزات پیامبران و کرامات می‌گوید: «معجزات، مشروط به ادعای نبوت هستند؛ لیکن کرامات، این چنین نیستند؛ بلکه کرامات گاهی با ادعای امامت، همراه هستند. و گاهی نیز بدون این ادعا تحقق می‌یابند» (بحرانی، ۱۴۰۶: ص ۱۸۲).

۵. طرق نصب امام

ابن میثم با بررسی اقوال مختلف در مورد طریق ثبوت امامت یک شخص، سه دیدگاه را مطرح کرده و معتقد است و دیدگاه چهارمی از هیچ کس ذکر نشده است. این سه قول عبارتند از: الف) نص بر امامت شخص از طرف پیامبر یا امام دیگر؛ ب) انتخاب و اجماع امت بر امامت شخص؛ ج) دعوت کسی که اهل امامت است به سوی خود، به شرط اینکه مخالف اهل ظلم، آمر و عالم به معروف و همچنین ناهی و اجتناب کننده از منکر باشد. ابن میثم می‌گوید: در تعیین امام، طریق اول

یعنی نص، مورد اتفاق همگان است؛ لیکن دو طریق مذکور دیگر، مورد اختلاف است. وی سه نوع استدلال برای اثبات مدعای خویش، مطرح می‌کند که عبارتند از:

استدلال نوع اول؛ دلایل مبتنی بر صفات امام

ابن میثم دو دلیل از این نوع، ذکر می‌کند که به طور خلاصه عبارتند از:

الف) همانگونه که گذشت عصمت برای امام ضرورت دارد و این ویژگی به دلیل مخفی بودن از اموری است که عقلاً نمی‌توان با انتخاب یا دعوت، به آن معرفت پیدا کرد؛ بنابراین طریق نص اثبات می‌شود (بحرانی، ۱۴۱۷: ص ۶۹). او متذکر این مطلب شده است که چون عصمت، امری باطنی است و تشخیص آن برای غیر خدا، ممکن نیست؛ بنابراین راهی جز نص، برای تعیین امام نیست و واجب است که امام، از این راه تعیین شود (همان). ب) بیان شد که افضلیت برای امام، واجب است. این ویژگی نیز از اموری است که با انتخاب یا دعوت نمی‌توان به آن شناخت پیدا کرد؛ بنابراین طریق نص، اثبات می‌شود (همان).

استدلال نوع دوم؛ دلایل مبتنی بر هدایت جامعه

ابن میثم سه دلیل از این نوع استدلال ذکر

می‌کند که به طور خلاصه بیان می‌شود:

الف) قوام دین در ارتباط با سیاست و تدبیر امور است. پیامبر امت را مانند پدری که نسبت به فرزندانش تدبیر دارد، تدبیر می‌کرد و می‌فرمود: من نسبت به شما مانند پدری مهربان هستم. از آنجایی که وصیت کردن پدر هنگام مرگ به فرزندان کوچک واجب است؛ لذا به طریق اولی بر پیامبر واجب بوده که نسبت به قائم مقام خود که پس از او، امر دین را در بین امت، اجرا و حفظ کند، به امت وصیت نماید (همان، ص ۷۲).

ب) آشکار است که پیامبر خدا در بیان احکام شرعی واجبات و مستحبات و همچنین شرح برخی از احکام جزئی مانند کیفیت استنجا و مسح کشیدن و مانند آن، نهایت سعی خود را کرده است و در بیان آنها اخلاص نکرده است؛ عقل، شاهد است که امر امامت از این امور جزئی، بسیار مهمتر است؛ بنابراین به طریق اولی نباید در امر امامت (تعیین امام) اخلاص کند (همان).

خداوند قبل از قبض روح پیامبر (ص)، آیه شریفه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (مائده: ۳) را نازل کرده است. کمال دین، تنها در صورتی است که آنچه که متعلق به آن است، تبیین شود. از

آنجایی که امامت، لااقل یکی از امور مهم دین است؛ بنابراین واجب است خداوند این امر را در کتاب خود یا از زبان پیامبر، تبیین کند که اقتضای آن، ضرورت وجود نص است (همان، ص ۷۲).

نتیجه‌گیری

ابن میثم بحرانی از برجسته‌ترین متکلمان شیعه است و در زمینه امامت، دارای مختصات فکری خاص می‌باشد. البته در اصل انتصاب امام و ویژگی‌های آن همانند عصمت، علمیت، افضلیت و کرامت، با جمهور متکلمان شیعه همراه بوده و در کیفیت برخی از این ویژگی‌ها با آنان اختلاف دارد. به عنوان مثال وی عصمت را بدون هیچ قیدی جز صفات امام می‌شمارد و نیز داشتن علم به دین را برای امام لازم و ضروری دانسته و نسب امام را از سوی خدا واجب می‌شمارد. همانطوری که از دیدگاه ابن میثم مشهود است، امام باید از جمیع جرائم، نقصان جسمی و غیره به دور باشد. بنابراین عصمت در علم دین و تبیین شریعت به مراتب مهمتر و ضروری‌تر از امور دیگر است.

همچنین ابن میثم مانند سایر متکلمان امامیه، قائل به وجوب منصوب بودن امام بوده و بلکه تنها طریق تعیین امام را نص می‌داند. در نظر ابن میثم، نبودن

نص برای تعیین امام، مستلزم شک امت در امامت شخص معین (از جانب امت) و در نتیجه، توقف در اطاعت کردن از او می باشد که این توقف، به غرض امامت از آن جهت که لطفی برای ایشان است، ضرر می رساند (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۸۱).

او ضمن رد علم لدنی امام، معتقد است که امام باید نسبت به آنچه لازمه امامت است آگاه باشد، یعنی معارف و احکام دین را کاملاً بداند تا بتواند مردم را نسبت به دین و وظایف دینی آنها آگاه نماید و در اختلافات و منازعات میان آنان به حق داوری کند، پرسش های دینی را به طور صحیح پاسخ گوید، شبهات را به روشنی حل کند، همچنین باید در مورد آن چه مدیریت سیاسی و تدبیر امور اجتماعی بدان نیاز دارد، از علم و بصیرت کافی برخوردار باشد.

ملاحظات اخلاقی:

حامی مالی: این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان های تأمین مالی دریافت نکرده است.
تعارض منافع: طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.
برگرفته از پایان نامه / رساله: این مقاله برگرفته از پایان نامه / رساله نبوده است.

منابع

الالهیه، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، بی
نو.

القرآن الکریم

- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن (۱۴۰۸ق)، _____ (۱۴۰۴ق)، ارشاد
الذریعة الی تصانیف الشیعة، اسماعیلیان،
قم، چاپ دوم.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، مقلیس
اللغة، انتشارات مکتب الاسلامی، قم،
چاپ سوم.
- ابن خلدون (۱۹۷۸م)، مقدمه ابن خلدون،
دارالقلم، بیروت، چاپ اول.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ق)،
لسان العرب، ادب الحوزه، قم، چاپ سوم.
- بحرانی، علی (۱۴۱۷ق)، النجاة فی القيامة
فی تحقیق امر الامامة، مجمع
الفکر الاسلامی، قم، چاپ دوم.
- _____ (۱۴۰۶ق)، قواعد المرام
فی علم الکلام، سید احمد حسینی، مکتبه
آیه الله المرعشی النجفی، قم، چاپ سوم.
- _____ (۱۴۲۰ق)، شرح نهج
البلاغه، دارالثقلین، بیروت، چاپ دوم.
- تفتازانی، سعد الدین (۱۴۰۹ق)، شرح
المقاصد، نشر شریف رضی، قم، چاپ
اول.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)،
مفردات الفاظ القرآن کریم، انتشارات
دارالقلم، بیروت، بی نو.
- سیوری، فاضل مقداد (۱۴۲۲ق)، اللوامع
- شهرستانی، عبد الکریم (بی تا)، الملل و
النحل، دار المعرفه، قم، بی نو.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۴ق)، ترتیب
العین، انتشارات أسوه، قم، چاپ اول.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، مصباح
المنیر، دار الهجره، قم، بی نو.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار
الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، دار احیاء
التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.
- منتظری، حسین علی (۱۳۸۰)، درس های
از نهج البلاغه: سرایی، تهران، چاپ اول.
- طوسی، خواجه نصرالدین (۱۴۰۵)،
تلخیص المحصل، دارالاضواء، بیروت،
چاپ اول.
- طباطبائی، سید محمد حسین (بی تا)، المیزان
فی تفسیر القرآن، انتشارات جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم، قم، چاپ سوم.

- مطهری، مرتضی (۱۳۶۴)، امامت و رهبری، صدرا، تهران، چاپ اول.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۹)، الالفین فی امامه مولانا امیرالمومنین. دار الهجره، چاپ اول.
- ایجی، عضدالدین (۱۴۰۹)، شرح مواقف، الشریف الرضی، قم، چاپ دوم.
- سبحانی، جعفر (۱۴۲۶)، الفکر الخالد فی بیان العقائد، موسسه امام صادق (ع)، قم، چاپ اول.
- رضوانی، مرتضی (۱۳۸۵)، شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات، نشر مشعر، تهران، چاپ دوم.
- صفرزاده، لبراهیم (۱۳۹۲)، عصمت امامان (ع) از دیدگاه عقل و وحی، زائر آستان مقدسه، قم، چاپ اول.
- فاریاب، محمدحسین (۱۳۹۰)، عصمت امام در تاریخ تفکر امامیه تا پایان قرن پنجم هجری، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، قم، چاپ اول.
- جرجانی، میر سید شریف (۱۴۱۲)، شرح الموافق، منشورات الشریف الرضی، قم، چاپ اول.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳)، کشف المراد، جامعه مدرسین، قم، چاپ اول.
- علم الهدی، سید رضی (۱۴۱۰ق)، رسائل الشریف المرتضی، گردآورنده: مهدی رجایی، دارالقرآن الکریم، قم، چاپ سوم.
- مفید، محمد بن نعمان (۱۳۸۸)، تصحیح الاعتقاد، روشنای مهر، تهران، چاپ اول.
- رضایی، محمد جعفر، کرباسی‌زاده، علی، علم امام در اندیشه علمای معاصر حوزه اصفهان، مجله نقد و نظر، بهار ۱۳۹۲، شماره ۱.
- نجفی لاری، سید عبدالحسین (۱۳۹۷)، آگاهی‌های آسمانی، الاثمه، قم، چاپ دوم.
- موسوی، سید امین (۱۳۹۶)، گستره علم غیب از دیدگاه ادیان ابراهیمی، مهر امیر المومنین، قم، چاپ دوم.
- رستمی، محمد زمان؛ آل‌بویه، طاهره (۱۳۹۰)، علم امام، بوستان کتاب، قم، چاپ دوم.